

شوش و بیروت در آیینه نگرش اخوان ثالث و نزار قبانی

دکتر ماه نظری^۱، کبری اسدی^۲

منصوره بصیرپور^۳



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۵/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۵/۱۳

چکیده

اهمیت زاد و بوم، توجه به منطقه‌ای تاریخی و اصولاً عنايت داشتن به سرزمینی که شاعر یا نویسنده در یکی از ابعاد زندگی اش از آن به نیکی یا بدی یاد می‌کند. موضوعی است که در طول تاریخ به آن توجه فراوان شده است.

نزار قبانی شاعر نوپرداز عرب و اخوان ثالث از شاعران معاصر ایران، به بیروت و شوش، در نهایت عظمت، با چشمی اشکبار نگریسته‌اند.

هر دو شاعر با زبانی گویا، آهنگین و لحنی آمیخته با تأسف و تحسر به دوران بسامان و آبادان و ویرانی این دو سرزمین پرداخته‌اند.

مقایسه این دو اثر با تکیه بر نگرش و گزینش اخوان در شهر شوش و نزار قبانی در شهر بیروت و علت اهمیت این دو مکان در نظر آنان به وجه اشتراکات و دقیقه‌های ادبی در دو قصیده پرداخته ایم.

کلید واژه‌ها: اخوان، شوش، نزار، بیروت، ادبیات تطبیقی.

۱ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران. nazari113@yahoo.com

۲ - دانشجوی کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران.

۳ - دانشجوی دکترا تخصصی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران.

مقدمه

شاعران و نویسنده‌گان بسیاری در حوزه ادبیات ملی و میهنی قلمفرسایی کرده‌اند. زادگاه و شهری را به سبب موقعیت خاصه فرهنگی، تاریخی، عاطفی و... دست مایه کار خویش قرار داده‌اند و این ستایشگری‌ها پیشینه‌ای دیرینه دارد که در متون نظم و نثر ملل مختلف فراوان به نمونه‌هایی از آن می‌توان برخورد. اما مقایسه میان دو شعر شوش (اخوان)، بیروت (نزار قبانی) ظاهراً امری است که باید در قلمرو ادبیات تطبیقی مورد بررسی قرار گیرد. از آنجایی که موضوع ادبیات تطبیقی عبارت است از «پژوهش در موارد تلاقي ادبیات در زبان‌های مختلف و یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادب در گذشته و حال، به طور کلی ارائه نقشی که پیوند تاریخی در تأثیر و تأثیر داشته است چه از جنبه‌های اصول فنی در انواع مکاتب ادبی و چه از دیدگاه جریان‌های فکری» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۲) مورد نظر است. در این مقاله تنها با تکیه بر نوع نگرش اخوان و نزار قبانی دو شاعر شیفته و عاشق با روحيات متفاوت به بیان پاره‌ای از شباهت‌ها و تفاوت‌ها در اشعار مربوط به دو شهر شوش و بیروت، پرداخته خواهد شد.

حال باید دید چه وجود اشتراک و افتراءی میان این دو شعر وجود دارد؟

تا چهاندازه کار این شاعران ارزش ادبی دارد؟

و چرا این مکان‌ها، مورد توجه قرار گرفته است؟

پیشینه

عشق به وطن، یا توجه به منطقه‌ای تاریخی که در گذرگاه روزگار دست خوش حوادثی قرار گرفته و دست چپاول بیگانگان سبب ویرانی آن شده از دیرباز مورد توجه بسیاری از شاعران و نویسنده‌گان بوده است که به اوضاع سیاسی - اجتماعی،

فرهنگی، روحی و درونی خویش اشاره کرده‌اند. البته منظور از وطن عمدتاً یا زادگاه و محل پرورش آنان است و یا همان طور که اشاره شد مکانی است. اگر نگاهی گذرا به ادبیات عرب بیفکنیم، به کتاب‌هایی با عنوان «العنین الى الاوطان للجاحظ» بر می‌خوریم و مهمتر از آن «حدیث» «الحب الوطن من الايمان» که زبان زد مسلمانان و اعراب است که اهمیت وطن پرستی را در حیطه مذهب نشان می‌دهد. اهمیت سرزمین در شعر عرب بسیار مشهود است به ویژه سرزمین معشوق و سرزمین‌هایی که شاهد ظلم حاکمان و چپاولگران بسیار بوده‌اند. چنان که این سرزمین‌ها در شعر شاعران به ویژه شاعران عرب در تصویری انسانی زبان به سخن‌گشوده‌اند و از مردم می‌خواهند که وقتی به سمت آن‌ها می‌روند نرم و آهسته قدم بردارند. [چرا که آنجا سرزمینی است که گونه‌های زنان جوان و سینه‌های نازک‌اندامان دفن شده است]. در بعد تاریخی و فرهنگی شاعر، با اقتدار تمام در مقابل ایوان مداریں می‌ایستد و آن را می‌ستاید و خاقانی نیز با مواجه با ویرانه‌های ایوان مداریں، آن را آینه عبرت می‌داند. در عصر حاضر محمود درویش، "فلسطین" را می‌ستاید و بدر شاکر در بغداد، با "جیکور" زادگاه خویش سخن می‌گوید تا آنجا که جیکور او به جیکور مادر بدل می‌شود. هم چنین عشق به وطن و زاد و بوم، در ادبیات پارسی به طور آشکار در اشعار حماسی فردوسی جلوه گری می‌کند و شاعرانی چون فرخی، رودکی، مسعود سعد، ناصر خسرو، مولانا، خاقانی و.... در ستایش و هجو آن سخن‌ها رانده‌اند. گاهی آن را تا عرش بالا برده و گاهی آن را با صنعت شعرياد کرده‌اند. این علاقه به زاد و بوم در ایران دوره صفویه به سبب سیاست‌های پادشاهان صفوی جلوه‌ای دیگر گرفت و بن مایه شعری بسیاری از شاعران شدو آن‌هادر دوری از وطن سخن‌ها گفتند.

در دوره مشروطه عشق به وطن و ستایش آن دو چندان می‌شود و کسانی چون نسیم شمال، عارف قزوینی و عشقی به وصف آن می‌پردازنند. و سرانجام دوران

معاصر، اوج توجه به وطن و وطن پرستی در شعر بهار به چشم می‌خورد به نحوی که او را شاعر وطن می‌نامند.

تو را پیام به صد عزّ و احترام دهد
به هوش باش که ایران تو را پیام دهد
ز خاک پاک نیاکان تو را سلام دهد
نسیم صبح که بر سرزمین مـا گذرد
(بهار)

جلوه وطن در شعر انتقال پاره‌ای از احساسات زیبای شاعر را نسبت به زادگاه و وطن بر دوش می‌کشد. چنان که شعر اخوان و نزار قبانی نیز منعکس کننده اوج احساس، عاطفه و شاعرانگی، در ستایش وطن می‌باشد.

۱- اخوان

ایران را دوست دارد و پای بند سنت‌ها و فرهنگ ایرانی است. به گذشته‌ی ایران کهن افتخار می‌کند. حس تفاخرش تا حدودی برگرفته از تعصبات ملی گرایانه و وطن پرستی است که هر شخصی نسبت به قلمرو زندگی خویش دارد. چکامه شوش اخوان یکی از بلندترین سروده‌های او به شمار می‌آید که در سال‌های ۴۹ تا ۵۳ سروده است. طبق سالشماری که درباره اخوان نوشته شده است او در سال ۴۸ به خوزستان رفت. شوش بخشی از قلمرو زندگی احساسی اخوان است قصیده «تو رای کهن بوم و بر دوست دارم» میین تعصبات ملی گرایانه او است. در این قصیده تک تک افتخارات ایران را بر می‌شمرد و با ردیف «دوست دارم» پیوند می‌دهد تا طنین مهر و علاقه خویش را ژرفاب خشد. رویکرد او به تاریخ و فرهنگ ایران در شعر «میراث» نمایان تر می‌شود. چنان که «پوستین کنه» را یادگاری ارزشمند می‌داند که از گذشته‌ها و نیاکان حرف‌ها دارد و هیچ جامه زربفتی به پاکی آن نیست «او از سردىسوzi میراث نیاکان خود را بر دوش می‌گیرد تا آن را پاک و منزه در اختیار آیندگان قرار دهد.» (محمدی

(آملی، ۱۳۷۷: ۱۳۹)

کو، کدامین جبهه زربفت رنگین می‌شناسی تو / کر مرقع پوستین کنه‌ی من پاکتر
باشد / با کدامین خلعتش آیا بدل سازم /

(اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۴۵) که م نه در سودا ضرر باشد

در چارچوب این قصیده، «پوستین کنه» در ردیف «سمبل‌های شخصی» قرار
می‌گیرد که «زمینه فرهنگی» دارد. نیز در قصیده شکوهمندی، اوج افتخارات ملی
خویش را در کهن الگوی شوش به تصویر می‌کشد و به ستایش بر می‌خizد.

۱-۱-شوش مرز میان حقیقت و افسانه

در همین سفر از شوش دیدن کرده و ذوق هنری او با دیدن بنای تاریخی شوش
جريحه دار گشته است. می‌گوید: «دچار تضادی عمیق شدم. زیرا شوش افسانه‌ای و
نگین تاریخ با اشارات تصورات با آن جلال و زیبایی باستان را در خرابه‌های اسف انگیره
امروزی جستجو می‌کرد. قصرهایی بسیار عظیم و شگفت آور گذشته را در ته ستون‌ها
و سنگپاره وغیره. دیدن اوضاع فعلی واندیشیدن درباره‌ی گذشته این شهر بنا به اسناد -
روشن ترینشان تورات - بود که مرا به سرودن این شعر وا داشت.» (همان: ۱۶۹-۱۷۰)
به این ترتیب اخوان با خواندن و شنیدن شکوه و زیبایی شوش به وجود می‌آمده اما
با دیدن آن شهر، شوق و شعفتش به یأس بدل شده است. یأس گویی در وجود اخوان
ریشه دوانده است.

اشک او در برابر شاه شهری با جلال و هیبت افلاکی و خاکی که بر مدار راستی‌ها
و درستی‌ها بود می‌چکد و اکنون دیدنی که با شنیدن‌ها بسیار فاصله دارد.
شوش را دیدم / دیدنی اما چه دیدن، وای....
(همان: ۱۶۶)

اخوان در افکار شاعرانه، خویش رؤیاهای شیرین گذشته ابرشهر شوش را با افسوس و دلمردگی مرور می‌کند و می‌گوید:

با جلال و هیبت اما خاک و خون فرجام / گنگ و مبهم لحظه‌هایی بی تداوم را به یاد آرد.

(اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۱۶۶)

به این ترتیب می‌بینیم که خاستگاه مکان (شهر شوش) در این قصیده از یک سو حقیقت است و از سویی دیگر به افسانه‌ها پیوسته است، زیرا همان‌طور که اشاره شد از شوش "دانیال و بخت بیدارش و... سخن‌هایی شنیده که بیانگر شوکت و جلال و هیبت آنها بوده است. به طور طبیعی زمانی که از نزدیک با شوش امروز مواجه می‌شود شنیده‌ها را افسانه می‌پندارد. آری در افسانه‌ها است که:

شوش را، این شهره شهر باستان را با همه شوکت / چون نگینی پر تلائلوء دیده بر انگشت‌تر مشرق / این اتفاقی اورمزدی، تاج هفت امشاس‌پندی را / دیده در اوج درخشش بر سر مشرق / داینال از بخت بیدارش / این زمستانگه در نستوه و ستوار کیانی را / کوتوال ایمینها دیده، در رؤیای گلبارش....

(همان: ۱۶۶)

با این حال باز هم از آن دوردست خواب و افسانه خوب می‌درخشد

۱-۲- تاریخ و فرهنگ

مهمتر از هر موضوعی حتی مکانی خاص، توجه ملی گریانه اخوان، به تاریخ و فرهنگ گذشته است، تاریخ همان دانایی است که گواه چند و چون هاست اخوان اکنون با دیدن شوش از "شکوه و شوکت پارینه، عظمت دوره ساسانیان و زنجیر عدل نوشیروان، از دژ ویرانه تاریخ" سخن می‌گوید:

با خط خوانای تاریخ اینچنین دیدم / بر رواق و طاق تقویم ابد مکتوب

در نور دیده چه بس طومار و اعصار و سلاسل را.

(همان: ۱۶۶)

شهری که در آغاز شکوه وزیبایی را تؤمن داشته امادر طی قرون متمامدی دچار ویرانی شده و از آن گلمیخ آسمان فرسا جز تل خاکی نمی بیند. شکوه و زیبایی دو صفت متمایز از یکدیگرند که اخوان با واژگان و ترکیبات زیر در چکامه شوش باب مفاخره را آغاز کرده است.

«ابر شهر / فراز فاخر / گلمیخ / بام بلند آریایی شرق و در باغ ایران «قصری که هزار اشکوب»

(همان ۱۶۳-۱۶۴)

«در و دیوارها سقف و ستون‌هایی چنان زیبا و رویایی / بشن و بالایی از زر و نقره و سطح و سقفی آبگینه» دارد زیباست که حتی چشم کور هم می‌تواند زیبایی و شکوه آن را درک کند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۲۴۶-۲۴۴)

از سوی دیگر گذر زمان "شوش" را به پیری تبدیل می‌کند که در طول سفر جوانی‌ها و زیبایی‌ها را از دست داده، مبدل به نیم جانی ناتوان شده است که از دست تاراج‌ها جان به در برده است. تاریخ چنان بلایی به سر شوش آورده است که اخوان طاقش طاق شده می‌گوید:

آه، دیگر بس کن‌ای تاریخ، ای دانا گواه چند و چون دیده، / این مسافر، این
تماشاگر دلش خون شد.... (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۱۶۷)

۱-۳- زبان اخوان در شعر شوش

یکی از عناصر اصلی شعر انتخاب نوع واژگان و لحن است. بن‌ماهیه اشعار اخوان وقایع و حوادثی است که در زندگی واقعیت اش رخ داده اعم از اجتماعی، سیاسی،

فرهنگی، تاریخی، انتقادی یا مربوط به حالات روحی و درونی شاعر است یا لحن مفاخره آمیزی که ترکیبات سخته و منجسم را می‌طلبد تا یادآور عظمت ایران کهن باشد.

۱-۳-۱- واژگان (عنصر اصلی در زبان)

اخوان با توجه به نوع شعر (نوشته) خویش، واژگانی را بر می‌گزیند که به راحتی بتواند احساس خویش را منتقل کند. زمانی که از سیاست سخن می‌گوید هنرمندی او در انتخاب کلمات و جانشین کردن آنها در بند بند کلام است که موقعیت موجود را گزارش می‌دهد و فضای سیاسی را ترسیم می‌کند.

سیمین بهبهانی، اخوان را فضا ساز و حالت آفرین خوب معرفی می‌کند و رمز موفقیت او را در به کار بردن کلمات صریح، روشن و توصیف دقیق صحنه‌ها، انتخاب واژگان لازم برای زمان و مکان می‌داند و می‌گوید: اخوان در القای عواطف و حالات شاید در میان معاصران نظری نداشته باشد. (تلخیص از: سیمین بهبهانی، ۱۳۸۶: ۷۱-۷۲)

۱-۳-۲- لحن و زبان عاطفی

در وهله‌ی اول نحوه‌ی گزینش کلمات است که پایه‌های اولیه زبان یک شعر را می‌سازد زبان اخوان در شعر شوش زبانی عاطفی است که با لحنی حسرت آمیز و انتقادی بیان می‌شود. و این زبان عاطفی دو وجه دارد و جهی که در بردارنده عظمت و تفاخر همراه غرور است و از سوی دیگر آمیزه‌ای از خشم، افسوس و یأس.... است. در این شعر لحن حسرت آمیز و پر درد برجسته تر است تنها در آغاز قصیده است که با زبان عاطفی غرور آمیز و فاخر، پر صلابت مواجه‌ایم. حال اگر زبان عاطفی را برای شعر شوش به کار ببریم پر بیراه نرفته‌ایم به جرأت می‌توان گفت که اخوان در همه‌ی اشعار خویش اعم از این که از سیاست سرچشمه گرفته یا از تاریخ و فرهنگ

یا از شرایط روحی خود با زبانی عاطفی سخن می‌گوید زبان عاطفی اخوان اغلب از نوع دوم است و در بیشتر موارد یأس شکست، دلسوزی، لحظات غم انگیز و... دیده می‌شود. لحن او در این شعر ستایش حسرت آلود مظاهر و مفاخر ایران باستان است. او با مهارت کامل فرو ریختن شکوه و هیبت شوش را در قالب کلمات متناسب در محور هم نشینی این گونه به تصویر می‌کشد:

شوش را دیدم / بر خراب این ابر شهر شگفت انگیز / بر مزار آن شکوه و شوکت
دیرین / ما پریشان نسل غمگین را / بر سر اطلال این مسکین خراب آباد / فخر باید
کرد یا ندبه / شوق باید داشت یا فریاد....

(اخوان، ۱۳۷۵: ۱۶۸)

۱-۳-۳- صلات زبانی

در کتاب زبان عاطفی «صلابت زبان» اخوان در شعر شوش قابل تحسین است. زیرا صلات زبانی استحکام و انسجامی است که در واژگان منتخب او موج می‌زند و خواننده را مات و مبهوت می‌کند.. انتخاب واژه‌های کهن این صلات را با هیبت می‌آمیزد.
از دل ویرانه‌ی اعصار، / می‌وزد هو هو کنان بادی / برگی از سویی برد سویی /
شکوه‌ای دارد، حدیثی می‌کند گویی/ این منم آهی شنید، یا کشد دیوانه‌ای هوی؟ / تا
چه گوید، گوش بسپاریم: / نسل بی گند! ای ز هیچ انگاره، ای تنديس! ای تهی تصویر!
(همان: ۱۶۸)

دیدن این بی نوا چرکین / همچو مسکین روستای کور و کودن، پیر / پوز خند طعنه
و تسخیر / از نگاه دوست یا دشمن شنیدنها و دیدنها / خسته شد روحم، به تنگ آمد
دلم، جانم به لب آمد /

(همان: ۱۶۸)

دکتر زرین کوب معتقد است: «زبان اخوان با آنکه گه گاه از ناهنجاری‌ها و خشونت‌هایی که شاید از نوسان بین جد و هزل یا کنه و نوناشی است، حالی نیست، غالباً صلاحت مردانه ای دارد که شایسته‌ی زبان یک فرهنگ است.» (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۲۵۱)

نسل بدبختی که ما یا نیم / وارت ویران قصور و قصه‌ی اجداد /
(اخوان، ۱۳۷۵: ۱۶۹)

در ایيات بالا، علاوه بر آهنگی که از قرار گرفتن تک تک کلمات بر می‌خizد. در کلمات «وارث» «قصور» و «اجداد» و «ما» سخن از یک وارت، یک جد و یک قصر و یک قصه نیست، بلکه شاعر فرازمان و فرامکانی را خواستار است تا هر خواننده و شنونده‌ای در هر زمانی و حتی اکنون که دیگر اخوان نیست خویش را وارت ویران قصور قصه‌ی اجداد بداند و احساس تعلق کند.

۱-۳-۴- گنجایش زبان اخوان

با این اوصاف اگردر ژرف ساخت جملات و واژگان شعر شوش نگاهی بیفکنیم خواهیم دید که زبان شعر اخوان، در این شعر از سویی رنگ تاریخ دارد و از سویی دیگر رنگ زمانه و ظرفیت زبان شعر اخوان تمام ادوار شعر را صمیمانه در بر می‌گیرد. او به حقیقت روایتگر تاریخ و اوضاع اجتماعی- سیاسی دوران خویش است. چنان که ابراهیم گلستان (در مجله بخارا) لفظ «نقال» را برای او به کار می‌برد و می‌گوید: «نقالی که جزء‌های اصلی حال و هوای جهان را جزء به چشم خویش نمی‌دیده نقالی با زبانی زیرک و زبل و برگزیننده و گاهی که پاش می‌افتاد، بازیگر

گزنده، شوخ...» (گلستان، ۱۳۹۰: ۳۶۸-۳۶۹)

۴-۱- تصویر پردازی در شعر شوش

تصویرهای شعری اخوان از میان دو نوع تصویر مجازی و زبانی که از دو قلمرو حقیقت و مجاز حاصل می‌شوند عمدتاً تصویرهای زبانی هستند. یعنی تصویرهایی که به حقیقت و بعد بیرونی اشیاء و حوادث بیشتر توجه دارند و قصد شاعر از آوردن آن‌ها بیان روابط دور و نامربوط نمی‌باشد چرا که در حوزه مجاز شاعر به دنبال «کشف روابط پنهان یا ایجاد پیوند میان دو یا چند امر است که به ظاهر ارتباطی با هم ندارند....» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۵۲) قصد اخوان در اشعارش بیداری مخاطب است برای این هدف زبانی آهنگین و منسجم را ترجیح می‌دهد بدون پیچیدگی و ابهام. در اشعارش و بخصوص در روایت شوش یأس، اعتراض انتقاد، فریاد و فغان... خود را در قالب کلمات موزون از وزن و قافیه و مهمتر از همه لحن (طنین که نوع واژه‌ها در کنار هم ایجاد می‌کنند) مدد می‌جوید. هنر اخوان در تناسبی است که میان لحن و موضوع ایجاد می‌کند. در شعر شوش از همان آغاز، از عنصر تصویر ساز تشبیه استفاده می‌کند. یا تصویرهای خیال از نوع استعاره‌های کنایی که صفت از خصوصیات مشبه به محدود است و از ویژگی‌های موصوف نمی‌باشد.

دانیال از بخت بیدارش / این زمستانگه دِر نستوه و ستوار کیانی را....

(اخوان، ۱۳۷۵: ۱۶۸)

واج آرایی (هم حروفی و هم صدایی) در انتقال احساس درونی شاعر مؤثر است و در شعر شوش این امر کاملاً مشهود است تا شاعر با تکرار صامت‌ها، ندای درونی خویش را به گوش خوانندگان می‌رساند:

با چه باید بودمان دلشداد؟ / یادها، یا بادها، یا هر چه بودا بود بادا باد؟ (همان)

تکرار مصوت بلند «آ» و صامت «ه» بیانگر آه و ناله شاعر است، در حالی که در بیان شکوه و عظمت شهر شوش از واژ "ش" مدد می‌گیرد و می‌سراید: "شوش را، این شهر، شهر باستان را با همه شوکت...." زیرا «نغمه‌ای که از تکرار حروف ایجاد می‌شود «جلوه‌ای دیگر از موسیقی شعر است و عاملی در رستاخیز کلمات هستند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۱۰)

تکرار صامت «ش» در کنار کلماتی که حاکی از شکوه و افتخارات هستند این عظمت و بزرگی شوش را می‌رساند.

«در شعر شوش به طور جد خبری از تصویر و تصویرسازی نیست ابزار دست اخوان بهره‌گیری مناسب از موسیقی است، موسیقی در شعر شوش اخوان بسیار چشمگیر است و سیمین بهبهانی او را استاد این کار دانسته درین باره می‌گوید: «اخوان برای ایجاد تخیل بیشتر، از موسیقی وزن و قافیه، حرکت‌ها و سکون‌های پر تقطیع، طبنی واژه‌ها و.... استفاده می‌کند». (سیمین بهبهانی، ۱۳۸۶: ۷۲) استعاره‌های اخوان ندرتاً وجه شبه عینی و ملموس دارد و اغلب یکی از عناصر در آن‌ها معنوی است. گنجینه واژگان اخوان عامل موفقیت او در سروden اشعار است. کلمات در شعر او در جای خود قرار گرفته‌اند. به طوری که نمی‌توان به جای آن‌ها معادلی قرار داد زمانی که با افتخار بنای شهر شوش را می‌ستاید، کلمه قصر را با تالار، طبی، میانی، جنبی و حصار را با برج، بارو، ستوار، پولادین همراه می‌کند. بدون این که نیاز مبرم به صور خیال داشته باشد.

یا: "هاله‌ی گرم سعادت بافته با طوق گلهای برومند" (اخوان، ۱۳۷۵: ۱۶۴) اغلب کلماتی که انتخاب کرده بار مثبت و هیجان آمیز به همراه دارند. "با نثار بی دریغ ابرهای نعمت و راحت..." (همان)

اخوان در جایی که افسوس و دریغ بر ویرانه‌های بر جای مانده قصر را می‌خواهد

به تصویر بکشد از کلماتی که بار منفی و یا سأس آور را القا می‌کند مدد می‌گیرد و می‌گوید:

آن یکی پیراهنی آورده، صد پاره / زهر مرگ‌اندود، قهر آغشت، دهر آلد / خاک و خون فرسود، چون نطع شبق در شام طوفانی...

(همان: ۱۶۷)

به سخن دیگر اغلب تصویرهای شعر اخوان در چارچوب علم بدیع قرار می‌گیرند. چرا که علم بدیع مبتنی بر نوعی توازن موسیقیایی، تناسب میان آواها، الفاظ و معانی است که در شعر اخوان کاملاً مشهود است.

۲- نزار قبانی

نزار قبانی یکی از مشهورترین شاعران معاصر عرب و دمشقی پرشوری است که با فرهنگ عربی و شرقی پرورش یافت. دمشق برای او «جاذبه‌ی زمین و تاریخ» است. اقلیمی که نخستین پیشرفت و بالندگی او در آنجا آغاز شد. که بعدها تبدیل به آتشی شعله ور گشت که قابل اطلاع نیست. در حالی که او با وطن جغرافیایی سر و کار ندارد. وطن نزار وطن نفسانی است وطنی که وسعتی بی کران دارد. نزار در میان شاعران معاصر عرب به "شاعر زن" معروف شده است. در حالی که وطن و شهر به ویژه بیروت که کمتر به آن پرداخته شده، دو عنصری است که در شعر او می‌درخشند و رابطه تنگاتنگی میان وطن و زن در شعر نزار دیده می‌شود شهر، در شعر نزار همچون زنی زیبا، مادرگونه، بی پناه، به تاراج رفته، پاک و مقدس تصور شده است. او صریحاً پیکر زن را نقشه‌ی جغرافیایی خویش می‌خواند. «جسمک خارطی» پیکر تو نقشه‌ی جغرافیایی من است. »

(قبانی، ۱۳۸۲: ۱۳۱)

اما به راستی ریشه‌ی این روابط تنگاتنگ در چیست؟ و چه نسبتی میان این دو عنصر وجود دارد که توجه شاعر را تا این حد به خود جلب کرده است. چرا جهان بینی شاعر حول محور آن دو عنصر می‌گردد؟

عواملی چون خانواده، بینش شخصی شاعر و وقایع جهان عرب در گذشته و حال پاسخ سؤالات مذکور است. در تاریخ عرب «رسم متداول در ایام جاهلیت بود که دختران نوزاد را زنده به گور می‌کردند و پدرانشان می‌ترسیدند که مبادا دهانی بی مصرف را غذا دهند یا مبادا شرافت ایشان به جهات اسارت دختران لطمه ببینند...» (نیکلسون، ۱۳۶۹: ۱۳۶)

تولد دختر مصیبیتی به شمار می‌آمده است. جوابی بس قانع کننده است تا نزار در عصر حاضر چون نیزه‌ای بُرا برعلیه این نظام پوسیده قیام کند واز حقوق پایمال شده زنان سخن بگوید و در سُکری بی حد و حصر زبان به ستایش بگشاید. در حقیقت او انقلابی به پا کرد و این چنین بیان کرد: «من بنیانگذار نخستین جمهوری شعری هستم که بیشتر شهروندان آن زنانند». (همان: ۶۲)

و با شجاعت تمام زمانی که از او سؤال می‌شود، چرا درباره زن شعر می‌گویی؟ پاسخ می‌دهد: «آیا نقشه ایی وجود دارد که در آن ورود به منطقه‌هایی برای شاعر مجاز شمرده شده و مناطقی دیگر را ممنوع کرده است؟ آیا مردان قبیله که زن را ننگ شب و خواری روز خود می‌شمارند، این نقشه را کشیده‌اند؟ اگر موضوع از این قرار باشد من از این قبیله خویش می‌گسلم و همه میراث هایش را رد می‌کنم اگر من طرز فکر قبیله‌ی خود و آرا خشک (ارتودکسی) آن را درباره زن نمی‌پذیرم به این سبب است که اصولاً به خطه‌هایی که زن بودن را ننگ و زنان را هموطنان درجه دوم می‌شمارند اعتقاد ندارم.» (قبانی، ۲۵۳۶: ۱۵۴)

نزار در رابطه میان جنس مؤنث و سرزمین به جایی می‌رسد که با صراحة اعلام

می دارد که پایه تکوین جهان "حضرت فاطمه" است و پس از او عناصر اشیا شکل

گرفت و چنین می سراید:

فِي الْبَدْءِ... كَانَتْ فَاطِمَةُ / وَبَعْدَهَا، تَكُونُتْ عَنَاصِرُ الْأَشْيَاءِ... /

(اسوار، ۱۳۸۲: ۲۱۷)

حمایت او از زن به عنوان موجود مقدس با عنصر شهر پیوندی شکفت انگیز دارد. یعنی حمایت از زن دراندیشه او برابر است با حمایت از شهر و وطن؛ و دریافت خویش را از وطن چنین بیان می دارد: «دریافت من از وطن مفهومی - ترکیبی و چون دور نمایی کامل است در نظر من تصویر وطن مانند ترکیب سمفونی است که از میلیون‌ها اشیا ساخته می شود، از قطره‌های باران گرفته تا برگ درخت... شانه لغزنده در زلف معشوقه‌ام، جا نماز مادرم و گذشت سال‌ها که بر پیشانی پدرم نقش بسته است. من از این نظر گاه وسیع، وطن را می‌بینم و او را در آغوش می‌کشم و با او یکی می‌شوم.» (قبانی، ۲۵۳۶: ۱۶۰)

بنابراین می‌بینم که جایگاه زن در جامعه دوران نزار به طور اعم و در تاریخ گذشته عرب به طور اخص سبب توجه او به این عنصر دوست داشتنی بوده است. زندگی شخصی و محیط خانوادگی او عامل مؤثری در این دیدگاه بوده است. در مصاحبه هایش از خواهر بزرگش با عنوان «شهید و صال» نام می‌برد.

می‌گوید: «همان گونه که برای آزاد گرداندن زمین‌های اشغالی وطن با اثر نعل اسب‌های اسرائیلی مبارزه می‌کنم، برای آزاد گرداندن زن از بقایای افکار دوره‌ی جاهلیت نیز می‌جنگم.» (همان: ۲۰۷) و این گونه عظمت زن را با شاعرانگی هرچه تمام تر بیان می‌کند:

أَحِبُّكِ / حَتَّى تَرْفَعَ السَّمَاءُ قَلِيلًا / أَرِيدُ أَنْ أُحِبَّكِ / حَتَّى أَدْخُلَ فِي دِينِ الْيَاسِمِينِ /

(قبانی، ۲۵۰: ۱۳۸۲)

(دوست دارم / تا آسمان قدری بلند شود / ..می‌خواهم تو را دوست بدارم / تابه
کیش یاسمن درآیم)

در مجموع اتفاقات جهان عرب در گذشته و در طول زندگی از چشم او پنهان نماند و زشتی‌ها او را ملول گرداند و زیبایی‌ها حس دوست داشتن را در او برانگیخت و به این ترتیب قلمرویی از جهان عرب چون بیروت، بغداد، تونس و.... در وجود عاشق او با چهره‌ی جدیدی ظاهر شدند که از میان آن‌ها بیروت جلوه‌ای خاص گرفت.

۱-۲- خاستگاه شهر بیروت و شعر نزار

خاستگاه بیروت در شعر او از کجا نشأت می‌گیرد؟

«لبنان سرزمینی چهار فصل با آب و هوای معتدل مدیترانه‌ای و دارای مناظر طبیعی دلفریب و روح نواز است... همچنین تنها سرزمین عربی است که در آن صحراء وجود ندارد و دارای جنگلهای سرسیز و انبوهای باشد و پایتخت آن شهر بندری بسیار زیبایی به نام بیروت است که از آن به عنوان «عروس خاورمیانه» نام می‌برد و از حيث نوع قومی و مذهبی متنوع ترین کشور جهان است به طوری که بیشتر از ۱۸ مذهب رسمی در لبنان وجود دارد.» (دلدم، ۱۳۸۷: ۱۲۶-۱۲۴) علاوه بر موقعیت جغرافیایی، روحیه آزادی خواهی و اعتقاد نزار قبانی نیز در برگزیدن این شهر، بی‌تأثیر نبوده است.

۲-۱- روحیه آزادی خواهی و عشق در انتخاب شهر بیروت

نزار قبانی «در ۱۹۴۵ در رشته حقوق از دانشگاه دمشق فارغ التحصیل شد و سپس به استخدام وزارت خارجه‌ی سوریه درآمد و به مدت ۲۱ سال در سمت‌های دیپلماتیک در قاهره، آنکارا، لندن، مادرید، پکن و بیروت خدمت کرد.» (اسوار، ۱۳۸۲: ۱۳) و همزمان با انجام امور سیاسی به سرودن شعر نیز پرداخت و در سال ۱۹۶۶ تصمیم گرفت میان سیاست و شعر یکی را برگزیند. پس جانب شعر را گرفت. با فرا

رسیدن سال ۱۹۶۷ و شکست حکومت‌های عربی از رژیم اشغال گر قدس، در نزار قبانی انقلابی درونی روی داد و روحیه‌ی مبارزه طلبی در شعر عرب روح تازه‌ای گرفت در سال ۱۹۷۵ جنگ داخلی لبنان آغاز شد و عروس شهرهای خاورمیانه به میدانی برای نبرد و برادر کشی تبدیل شد و این بار غم دیگری بر غم‌های نزار افزوده شد. در سال‌های نخست دهه‌ی هشتاد میلادی در جریان بمب گذاری یک گروهک مخالف رژیم عراق در سفارت این کشور در بیروت همسرش بلقیس جان باخت. (بیدج، ۱۳۸۰: ۹-۱۳) با کشته شدن همسرش بلقیس، مضمون یار و دیار در وجود نزار به هم می‌آمیزد و این بار در شعرش از بانویی سخن می‌گوید که نامش «بیروت» است و با شوری بی حد او را مورد خطاب قرار می‌دهد.

یا سِتَّ الدُّنیا، یا بیروت ای بانوی جهان، ای بیروت
(قبانی، ۱۳۸۲: ۷۷)

او درباره اهمیت و جایگاه بیروت در شعرش چنین می‌گوید: «من درباره‌ی بیروت بسیار نوشتی‌ام اما هنوز هم فکر می‌کنم که کوتاهی کرده‌ام. ارتباط من با بیروت یک ارتباط عاشقانه‌ی عمیق است. بعضی‌ها بیروت را به عنوان دوستی که می‌توان با او وقت گذراند به حساب می‌آورند اما من فرق می‌کنم و تا مغز استخوانم عاشق بیروتم. بعضی‌ها به من تهمت زده‌اند که کلکسیون زن و شهر را درست کرده‌ام، اما باید بگویم که من عاشق یک شهرم و یک زن. بیروت مرا، شعر باران می‌کند و در من حس نوشن را بر می‌انگیزد و برایم از نیویورک و توکیو مهمتر است.» (همان: ۴۴)

نزار در قصیده‌های بسیاری از دو عنصر (زن و شهر) در هم آمیخته‌ای نام می‌برد مانند: "بیروت و عشق و باران"، "ای تونس سبز"، "برای بیروت مونث همراه با عشق...". در میان نام شهرها، نام شهر بیروت و توابع آن، یعنی "رأس بیروت"، "اشرفیه"

و "جمیل...." محسوس تر است. (همان: ۱۶۹-۱۷۰) با این اوصاف در واقع خاستگاه شهر بیروت در شعر او از سویی به جریان زندگی و تفکرات او و از سویی دیگر توجه او به گذشته عرب، نقش زنان در جامعه گذشته و حال عرب و اشغال سرزمین‌های عرب باز می‌گردد. در نهایت زن و وطن نماد اعتقادی پایدار و جاودانه درهستی او است زیرا از زن به مادر و از مادر به وطن رجعت می‌کند و با پریشان احوالی و فریادی پر از درد و آندوه می‌پرسد:

مَنْ بَاعَ اسَاوِرَكِ الْمَشْغُولَهِ بِالْيَاقوَتِ / وَقَصَّ صَفَائِرَكِ الذَّهَبِيَهِ / (همان: ۱۷۲)
(دستبندهای یاقوت نشانت را که فروخت؟ / بافه‌های زرینت را که بُرید /)

۱-۲-۲- زبان و لحن عامیانه

زبان نزار، زبان عشقی سرشار از عاطفه است، عاطفه‌ای که گاه از لحن محبت آمیز خارج شده و لحن اعتراض گونه به خود می‌گیرد. نزار در نوشته‌های خویش از زبان سومی نام می‌برد که در اشعارش از آن استفاده کرده است. این زبان سوم، زبانی است میان زبان درس و مدرسه و زبان مردم کوچه و بازار. از زبان آکادمیک منطق و صواب و متنانت را برگرفته؛ و از زبان عامیانه مراتت، جرئت و فتوحات متھورانه را؛ و هدف از زبان سوم این بود که قاموس را به خدمت زندگی انسان در آورد و اعتماد از دست رفته میان گفتار و نوشتار را برگرداند.

نزار بر این باور است که کسی چون او که به بازآفرینی در زبان دست می‌زند کار مخاطره آمیزی کرده است. مخاطره‌ای تازه در زبان که در هر روز سبب بالندگی و پیشرفت شاعر است و این عمل باعث پویایی زبان می‌شود و آن را از ایستایی و رکود باز می‌دارد. نزار زبان خاص خود را دارد. او درک درست از جهان را منوط به داشتن رابطه مشترک میان شاعر (انسان) و جهان می‌داند. (تلخیص از قبانی، ۱۳۸۲: ۳۵ و ۶۹)

او در شعرای بانوی جهان، ای بیروت، لحنی تلخ و غم آلود را با مرکزیت عشق به کار می‌برد و ندامت و اعتذار خود را با افسوس بیان می‌کند. او طرز تلقی‌های گذشته عرب را عامل صدمه بر بیروت مؤنث می‌خواند و در قاموس نزار زن، وطن و آزادی یکی است واین سه را در هم می‌آمیزدوبا تحسر و اعتذار چنین می‌سراید:

(اینک ما آمده ایم... عذرخواه... و معتبرف ها نحن آتینا... معتذرين... و معتبرفين	که با ذهنیت قبیله‌ای به تو آتش کردیمو زنی را انا اطلقنا النار علیک بـرروح قبیله کشتیم.... که نامش آزادی بـود)
---	---

فـقتلنا امراء... کـانت تـدی «الحریـه»
(همان: ۱۷۲)

۲-۲-۲- آشنایی زدایی واژگان

هر چند واژگان در شعر نزار ناآشنا نیست اما نوع کاربرد در محور هم نشینی، رنگ غریب و ناآشنایی به آن‌ها بخشیده است به طوری که خواننده در خوانش اول، احساس می‌کند که زبان نزار ساده و قبل درک است، زیرا کاربرد واژه‌هایی چون دستبند، انگشت و چشمان سبز و گنجشک و... عناصری نیستند که اعجاب خواننده را برانگیخته او را به تفکر و لذت و دارد اما با کمی غور و تأمل، خواننده در می‌یابد که در عمق هر یک از این واژگان به ظاهر ساده معنایی نهفته است که مقصد اصلی شاعر را در آن می‌توان یافت و این همان است که از آن به آشنایی زدایی (هنجر گریزی) تعییر می‌کنیم چرا که کلمات از مصدقه‌های عادی و روزمره خود خارج شده و در جریان فکری شاعر بار معنایی ژرف‌تر و پیچیده‌تری گرفته‌اند و هر کدام از واژگان در کنار حفظ مشخصه‌های ظاهری یادآور مفاهیم دیگری هستند که باعث بر جسته سازی زبان شده است و شاعر از طریق چنین شگردی شرایط تأثیر گذاری در خواننده فراهم می‌آورد. یعنی مجموع خصلت‌های زبانی (نحو، لحن، واژگان، ساختار) در کنار

تصویرهای خیالی شاعر است که اثری ادبی خلق می‌کند.

شعر نو، خواه متشور، خواه موزون، شامل اصلی دو گانه است: «ویرانگری زیرا زاده‌ی عصیان است و سازندگی، یعنی هر گونه عصیان در برابر قوانین موجود. اگر شاعر بخواهد اثری ماندگار را ابداع کند مسلماً ناگزیر خواهد شد که قوانین دیگری را جایگزین قوانین موجود کند، و گرنه از درهم ریختگی و بی شکلی سر بر خواهد آورد یکی از ویژگی‌های شعر این است که خود را در «صورت» به نمایش می‌گذارد و جهان را در جریان بیانِ جهان، سازمان می‌بخشد.» (ادوین، ۱۳۷۶: ۱۰۵)

نزار از شاعران نوگراییست که در کنار ویرانگری به سازندگی نیز پرداخته و آثار ماندگاری از خود بر جای گذاشته است. «وی در آثار ادبی پیشین غور کرده از فرهنگ هر قوم بهره‌ها گرفت و فکر و دیدش وسعت یافت.» (میرقادری، ۱۳۸۵: ۳۰۱) نزار با ابزار تلمیح و بیان مجازی، بار معنایی و کنایی کلمات و ترکیبات را غنا می‌بخشد و زمانی که می‌گوید:

من صادر خاتمک السحری انگشتی جادویت را که در مصادره گرفت

سخن از یک انگشت عادی نیست بلکه انگشتی جادویی و معجزه آسا است که گوشه چشمی به داستان حضرت سلیمان و ربوده شدن انگشت توسط اهریمن نیز دارد. در دیدگاه شاعر انگشت نشانه هویت است به همین خاطر جویای عظمت از دست رفته و هویت خویش و وطن است. یا ترکیباتی متناقض نما یا عاطفی چون "ماء النار، العصفور الدوری، عین تقابل الاهداب، احلی لؤلؤو..." (قیانی، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۴) علاوه به معنای اولیه و قریب، نزار چشم به معانی پنهان و بعید دوخته است، زیرا "ماء النار": آب آتش، سخن از آتشی است که همچون آب روان است و به جای خاموش کردن آتش، آن را شعله‌ورتر می‌کند و حس انتقام‌جویی او را بیدار می‌سازد. "العصفور

الدوری": گنجشک خانگی، که در یک بعد مظلومیت شهر (مردم) بیروت را نشان می‌دهد و در بعد دیگر، اشاره به زنش (بلقیس) یا در معنایی فراگیرتر زنان جامعه عرب دارد که مظلومانه و بی‌گناه به خاک و خون نشسته‌اند. یا در بیت: من کان یفکرُ انَّ
الْعَيْنَ تَقَابِلُ فِي يَوْمٍ ضَدَّ الْأَهْدَابِ؟ (همان: ۱۷۴) (چه کسی گمان می‌کرد روزی چشم به جنگ مژگان برخیزد) وی با انتخاب کلماتی متناسب چون چشم و مژگان که انتظار همراهی و همدوشی را می‌طلبند به مقابله‌ای جانسوز اشاره دارد یعنی جنگ داخلی لبنان. با اعتراض جامعه‌ای را به نقد می‌کشد که برادر کشی سرگرمی روزانه‌ی آنهاست. یا احلی لولوه اهدافاً البحـر... کـای زـیـبـاتـرـین مـروـارـیدـی کـه درـیـا پـیـشـکـشـ کـرـدـ...

بیروت در نظر شاعر چنان ارزش و زیبایی دارد که گویی مرواریدی است و هدیه‌ای از سوی دریا! اگرچه زبان نزار در ظاهر ساده است و او بدون تغییر در ساختار یک جمله، و یا رهایی از قید و وزن و قافیه، سخن خویش را می‌گوید، اما در خلال دو ساخت ساده و روان، ژرف ساختی عمیق و قابل تأمل می‌طلبد زیرا زبان او چند بُعدی است زنی که الهه‌ی عشق است و به اسارت رفته و شهری که جلوه جمال است و ویران شد.

۳-۲- تصویر پردازی

نزار شاعر تصویرپردازی است که خاستگاه عناصر تصویر پرداز او اغلب از اقلیمی مؤنث سرچشمه گرفته است. یعنی زن و زیبایی هایش در خیال شاعر همچون سرزمینی تصور شده است و از طرفی سرزمین‌های جهان عرب به ویژه بیروت با همه‌ی اتفاقات خوب و اندوهبارش دست مایه‌ی شاعر برای تصویرپردازی بوده‌اند و در قصیده مورد نظر عناصر تصویرسازی آن سرزمین بیروت و حوادثی است که بر اثر جنگ داخلی محتمل شده و همسرش بلقیس. بیروت با تمام زیبایی اش در وجود بلقیس تجلی یافته است. در تصاویری که شاعر بیروت را ترسیم می‌کند، نماد ها از

بسامد بالایی برخوردار ند مانند: زن، انگشت، دستبند، کارد، مروارید، گنجشک، گل سرخ، زنبق، و باد بیزان و... و حتی خود بیروت.

در این قصیده واژه‌هایی را متناسب با موضوع و زبان خویش بر می‌گریند. کلماتی که مجموعه‌ای از مفاهیم و معانی به دور آنها تنیده است. این‌ها سمبول‌هایی هستند که بر ساخته ذهن نزار است و «مسبوق به سابقه» نیست.

استعاره کنایی عنصر خیال دیگری است که بعد از سمبول‌های شخصی شاعر، جلوه‌ی بیشتری دارند و در چارچوب این استعاره هر غیرانسانی که نقش منادایی پذیرد استعاره کنایی است و در این قصیده نمونه‌های فراوان از این نوع منادا را داریم:

(برخیز تا جهان بر جای ماندای بیروت) **قومی کی یقی العالم یا بیروت**

ای گل سرخ کامکاری) **یا وردتے ال جوری**

(قیانی ، ۱۳۸۲: ۱۷۴-۱۷۶)

من ذبح الفرح النائم فى عينيك الخضر اوين؟ (همان : ۱۷۲) شادی خفته در
چشمان سبزت را چه کسی بسمل کرد.

در این نوع استعاره شاعر به پدیده‌های بی جان روح و حرکتی می‌بخشد و از این طریق شعر خویش را زنده و پویا می‌گرداند.

۲-۳-۲- استعاره‌های کنایی

از دیگر عنصرهای خیال موجود در این قصیده، بعد از استعاره‌های کنایی می‌توان به ترکیبات اضافی اشاره کرد که اغلب اضافه‌های توضیحی (بیانی) و اختصاصی است. مروحه الصيف: (بادبیزان تابستان)، رماد الحرب: (خاکستر جنگ)، زنبقه البلدان: (زنبق سرزمین‌ها)، قصیده ورده: (سرود گل سرخ)، یاحقل اللؤلؤ: (باغ مروارید)، بیروت الفو ضیه: بیروت ناهنجارها و آشتفنگی

بیروت لجوع: (بیروت گرسنگی)، بیروت اشیع: (بیروت سیری) اوراق الشعريه: (برگ‌های شعر)، رماد الحرب: (خاکستر جنگ)، قندیلاً و تركیبات: میناء العشق: (بندرگاه عشق)، طاوس الماء: (طاوس آب)، قندیلاً مشتعلًا في القلب: (چراغ شعله ور در دل) (همان ۱۷۴-۱۷۶) و همچنین چند عنصر خیال تشبيه از نوع تشبيه مفصل در این قصیده بلند دیده می‌شود:

ق—و—م—ی—ک—	قصیده ورد
او ق—و—م—ی—ک—	قصیده نزار
که چون گنجشک در پای صخره‌های روشه‌می افتاد	يسقط تحت صخور الروشه كالعصفور...
چون شکوفه بadamین آوریل، از زیرویرانه‌ها برخیز	قومی من تحت الروم کره لوز فی نیسان
(همان: ۱۷۴-۱۸۶)	

۳-۳-۲- تکرار و تضاد

تصویرهایی که نزار در اشعارش از جمله در قصیده‌ای بانوی جهان، ای بیروت به کار برده است، در زمرة تصویرهای عینی و محسوس قرار می‌گیرند. محسوساتی که نتیجه تجارب او در زندگی است هر چند در مجموع تصویرهای او کلمات و ترکیبات از کلیت و معنای قراردادی خارج می‌شوند اما به قلمرو انتزاعی و وهمی نزدیک نمی‌شوند و در برزخ میان دنیای واقعی و انتزاعی باقی می‌ماند.

نزار با تکرار کلمات خاص موسیقی به شعرش می‌بخشد کلمه یا بیروت که از آغاز قصیده تا پایان، متناوب تکرار می‌شود هم چون بند ترجیعی، پیوند اشعار را منسجم تر می‌کند و رجوع شاعر را در ذهن خواننده تداوم می‌بخشد و خواننده را نسبت به نقطه‌ی اتکای قصیده که بیروت است آگاه می‌کند او با تکرار «مازلت احبک

یا بیروت»، پیوسته به دوست داشتن بیروت تأکید می‌کند. بیروتی که گاه ناهنجار و آشفته، گاه کفرآلود، گاه مکان داد، گاه قاتل همسراو و گاه پناه گاه روحی و انزوای شاعر است. این کلمات خاص در تکرارهای شاعر دو دسته هستند کلماتی که گاه بار منفی دارند و گاه مثبت و از این جا آرایه تضاد شکل می‌گیرد، نزار هنرمندانه تضاد معنایی را همسو با تکرار متناوب واژگان به خواننده منتقل می‌کند:

نتیجه

«تطبیق یا مقایسه، منبعی سرشار از منابع معرفت بشری است، انسان در بررسی‌های مختلف و متنوع خود، مقایسه و تطبیق را راهی برای دستیابی به حقایق اصل مربوط به حوزه‌های پژوهش خود برگزیده است.» (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۱)

از وجود اشتراک میان شعر شوش اخوان و بیروت نزار می‌توان به سهل و ممتنع بودن زبان آن‌ها اشاره کرد که هر خواننده‌ی آشنا به ادبیات این مشخصه را در شعر آنان می‌یابد. در شعرهای عاشقانه‌ی نزار قبانی، بیش از هر چیز، جرئت و بی‌پرواپی در اختیار مضامین بکر و بی‌سابقه، لطف دستمایه‌ها، زیبایی تشیبهات و استعاره‌ها و شکوه تصاویر خاص و جاندار مشهود است و این همه در زبان بس نرم و هموار و سهل ممتنع و در وزن و موسیقایی سازوار و روان القا می‌شود. رسانایی این مضامین تنها از وسیله‌ی کارآمدی چون زبان شعری نزار قبانی بر می‌آید که به زبان گفتار نزدیک و از مفاهیم و عناصر فرهنگ عامه سرشار است. و گاه از مفردات گوییش‌ها هم مایه می‌گیرد.

اخوان و نزار حجم قابل توجهی از مفاهیم را در درون کلمات به ظاهر ساده و عامیانه تعییه کرده‌اند که در عین سادگی تو در توست و نیاز به تأمل دارند. هر دو شاعر در خلق یا بازآفرینی تصویر هنرچندانی ندارند. در شعر آنان تصویرهای خاصی که باعث حظ بصری خواننده شود بسیار کمیاب است و از نظر درک و کشف

روابط پنهان پدیده و عناصر طبیعت و اشیا ظرافت چندانی به کار نرفته است.

اخوان، به طور کلی تصویر ساز نیست و برای ایجاد تخیل بیشتر از موسیقی وزن و قافیه... استفاده می‌کند و در این شگرد استاد است. در شعر نزار تصویرهایی بیشتر بر پایه "تشییه و استعاره" استوار است. عناصر شعری او نیز همچون اخوان تکرار، تضاد و هم صدایی و.... حضور پرنگتری دارد.

از دیگر وجوده مشترک بین این دو شاعر توجه بی‌حد به هویت فرهنگی، باستانی و باورها مردم سرزمین خویش است. این نوع باستانگرایی اشاره به باورها و اعتقادات کهن دارد و افتخارات پیشین را در ذهن خواننده تداعی می‌کند.

اخوان به دانیال و استر، امشاسبیندان اشاره می‌کند و نزار به ایشتار و انگشترا جادویی اشاراتی دارد زیرا به گذشته‌های دور و بی‌آمیغ چشم دوخته‌اند. اخوان یک هنرمند است و هنرشن شعر و شعرش بیان هنری از تاریخ، جامعه و فرهنگ موجود است. اخوان شوش را تنها از یک زاویه می‌نگرد. شوش برای او فقط شهر تاریخی است که حوادث ایام آن را فرسوده است. و ویرانی شهر سبب برانگیخته شدن حس تأسف واندوه اخوان شده و شاعر را بر آن داشته تا از شکوه و شوکت ایران دیرینه و از «شاهنشهری با جلال و هیبت افلاکی و خاکی» که «خاک و خون فرجام» آن شده است با دریغ و درد سخن بگوید. اما نزار نگرشی دو جانبی دارد بیروت برای نزار هم در حکم سرزمین است و هم یادآور نخستین عشق به همسرش بلقیس، به این ترتیب که او بعد از جنگ‌های داخلی بیروت و کشته شدن همسرش مصائبی را تجربه کرده که آن‌ها را به تصویر می‌کشد. تصویری که از سویی یادآور بیروت است و از سویی یادآور محبوبیش؛ بلقیس. شاعر با لحنی استغاثه آمیز خواستار جاودانگی بیروت و عشق است.

اخوان واژگان‌هایی را بر می‌گزیند که در بردارندهی ظرفیتی گستردۀ با زمانی عام است و همگی در جهت بیان یک مضمون با وحدت موضوع، یعنی "شوش" در

توالی زمان سخن می‌گوید از صعود تا سقوط، از کاخ‌های سر به فلک برافراشته با ستون‌های غول‌آسای در خاک طپیده. مانند واژگان: "تقویم/ تاریخ/ طومار و اعصار..." که تنها یک بند این شعر را به خود اختصاص داده‌اند از یک بردهی زمانی که حالاً طی حادثه‌ای شوش را دچار دگرگونی کرده سخن نمی‌گوید بلکه سخن از گذشته‌های بسیار دور، یعنی آغاز تأسیس شوش و سلسله‌هایی که یکی پس از دیگری آمده و شوش محل استقرار و حکومت آنان بوده‌اند را به تصویر می‌کشد.

خصیصه دیگر زبانی این دو شاعر از این قرار است که هر چند رگه‌هایی از فخر و شکوه در شعر نزار نمایان است، اما شعر او بیشتر رقیق است و ظرافت و زیبایی دارد، بر خلاف اخوان که شکوه و زیبایی در کنار هم در شعرش نمود می‌یابد. لحن، عنصر دیگری که در زبان شعری مطرح است در شعر اخوان حسرت آمیز، سرشار از دریغ و افسوس است، در حالی که لحن نزار در نوسان است گاهی تند و تلخ است و گاهی توأم با تمنا و ندامت و افسوس.

از همان آغاز که نزار از بیروت می‌گوید تا پایان قصیده، بیروت در مقابل ظلم و بیدادی که به او شده سکوت کرده و لب به شکایت نمی‌گشاید. سکوتی که از نجابت و شرم زنانه‌ی او سرچشم می‌گیرد. اما شوش اخوان به جوش می‌آید، می‌خروشد و از سینه بانگ بر می‌آورد.

سرانجام باید در یک جمله در باب وجه افتراق این دو شاعر گفت: اخوان مانند نزار نتوانست هویت جهانی را به عناصر شعری خصوصاً انسان ایرانی خویش بدهد. کاری که نزار به راحتی در سراسر اشعارش نسبت به جنس مؤنث داشته است و جهان و جنس مؤنث را همگام با هم پیش برد و می‌گوید: «آن که دوستدار زنی است، دوستدار وطن است و آن که به رخسار زیبا دل می‌بندد به جهان دل باخته است.» (اسوار، ۱۳۸۲: ۴۲).

منابع

۱. اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۷۵)، سر کوه بلند، مرتضی کاخی، تهران: نشر زمستان.
۲. ادوین (علی احمد سعید) (۱۳۷۶)، پیش درآمدی بر شعر عرب، کاظم برگ سینی، انتشارات فکر روز.
۳. اسوار، موسی، (۱۳۸۱)، از سرود باران تا مزامیر گل سرخ، تهران: انتشارات سخن.
۴. بهبهانی، سیمین (۱۳۸۶)، یاد بعضی نفرات، تهران، انتشارات نگاه.
۵. دلدم، اسکندر، (۱۳۸۷)، سوریه سرزمین شگفتی‌ها، موسسه انتشارات به آفرین.
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۶۸)، موسیقی شعر، تهران، انتشارات آگاه.
۷. شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، بیان، تهران، انتشارات فردوس.
۸. فتوحی، محمود (۱۳۸۶)، بلاught تصویر، تهران، انتشارات سخن.
۹. قبانی، نزار (۱۳۸۰)، بلقیس و عاشقانه‌های دیگر، موسی بیدج، تهران، ناشر: نشر ثالث.
۱۰. قبانی، نزار (۱۳۸۲)، تا سبز شوم از عشق، موسی اسوار، تهران، انتشارات: سخن.
۱۱. قبانی، نزار، (۲۵۳۶)، داستان من و شعر، غلامحسین یوسفی، یوسف حسین بکار، انتشارات: توس.
۱۲. کفافی، محمد عبدالسلام، (۱۳۸۲)، ادبیات تطبیقی، حسین سیدی، مشهد: شرکت پرتو جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به نشر.
۱۳. محمدی آملی، محمدرضا، (۱۳۷۷)، آواز چگور، تهران، نشر ثالث.
۱۴. میرقادری، سیدفضل الله (۱۳۸۵)، شعر تأملی در ادبیات عربی معاصر، شیراز، انتشارات نوید شیراز.
۱۵. نیکلسون، رینولداین (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات عرب قبل از اسلام، کیواندوخت کیوانی، تهران، انتشارات رایز.
۱۶. گلستان، ابراهیم، (۱۳۹۰)، اخوان ثالث، مجله بخار، سال چهاردهم، ش ۸۳، ص ۲۵۱.